

# زنہا مردہا را از دست می دهند، چرا؟

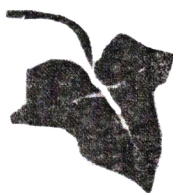


سوالبر

● حس مکاں

● مترحم مہراوہ فیروز

## فهرست



- |     |                            |
|-----|----------------------------|
| ۴   | ۱ این مشکل تو است، نه مرد! |
| ۱۷  | ۲ قواعد باری               |
| ۳۱  | ۳ خود را شناسید            |
| ۵۱  | ۴. یافتن مرد.              |
| ۶۵  | ۵ علاقه‌مند کردن مرد       |
| ۱۰۳ | ۶ علاقه‌مند بگه داشتن مرد  |
| ۱۲۹ | ۷ بستن قرارداد             |
| ۱۶۳ | ۸. حفظ ذهنیت درست          |

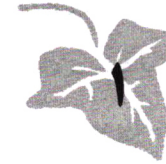
مانند یک دوست خوب به حرف‌های سرشار از ناامیدی‌اش گوش دادم او درباره‌ی ترس از تعمد گاوایان، اینکه چطور رفتار متعیر گاوایان او را دیوانه می‌کند و اینکه چگوبه نار دیگر که گاوایان را بسید سگ‌هایش را با او واحواهد کند، حرف می‌زد از میان ناسراهایش متوجه شدم که رابطه آدیسون با گاوایان به فاحعه رابطه پیشین او شاهت دارد وقتی خوب به حرف‌هایش گوش کردم، به این نتیجه رسیدم که برهم ردن رابطه از سوی مرد، برای آدیسون به یک الگو تبدیل شده است

زمانی که آدیسون می‌خواست برای نار دهم به گاوایان ناسرا بگوید، با خود گفتم شاید این موضوع که همه مردانی که سر راه او قرار می‌گیرند، آدم‌های احمقی از کار درمی‌آید، اتفاقی نیست! شاید یک دلیل واقعی برای این موضوع وجود دارد

به نظر یک مقدار عجیب می‌آید، اینکه همه افرادی که مورد علاقه او قرار می‌گیرند، با اینکه ویژگی‌های اخلاقی آنان متفاوت است، عاقت او را دیوانه می‌کند، اما آدیسون همچنان به یک نتیجه می‌رسید می‌دانستم موضوع از چه قرار است، یک عامل مشترک در همه این موارد وجود داشت و این عامل مشترک مردها بودند!

گفتم «آدیسون، هیچ وقت فکر کرده‌ای ممکن است مشکل از سوی تو باشد نه او؟»

دهان آدیسون از تعجب نار ماند از حرفی که رده بودم، پشیمان شدم و منتظر واکنش او ماندم قرار بود دوست او باشم پس باید این مرد را یک آدم خودخواه می‌نامیدم به اینکه به عرور او بیشتر لطمه می‌رسم حواستم حرفم را پس بگیرم که او گفت «واقعاً؟ فکر می‌کنی مقصر اصلی من هستم که او را وادار می‌کنم این چنین با من رفتار کند؟»



## این مشکل تو است، نه مرد!

### عامل مشترک

چند سال پیش به همراه بهترین دوستم، آدیسون در کافه‌ای در حورح تاوان نشسته بودیم و صبحانه می‌خوردیم او صبح رود من را از رحتحواوب بیرون کشیده بود تا ما من درد دل کند پیش از اینکه بتوانم حتی یک فحان قهوه سفارش دهم، شروع کرد به نامردش گاوایان، ناسرا گفتم سپس حرئیات رابطه‌شان را با شور و اشتیاق همیشگی‌اش تعریف کرد

«هیچ وقت به وعده‌ای که می‌دهد عمل نمی‌کند، می‌گوید رنگ می‌رسم، اما تماس نمی‌گیرد حوری رفتار می‌کند که انگار فقط یک دقیقه من را دوست دارد از دست این مردها و ناری‌هایشان حسته شده‌ام»

تا آن لحظه به راستی ناور داشتم مشکل از ما حامها است که انتحاب‌های مناسبی نداریم و هر زمان که به مشکل برمی‌خوریم، طرف مقابل را متهم می‌کنیم که بی‌عاطفه است و هیچ‌وقت در دسترس نیست.

برای مثال گاوایان را در نظر بگیریم او واقعاً از آدیسون حوشش می‌آمد اما آدیسون با اینکه فقط چند هفته از آشنایی‌شان می‌گذشت کاملاً به گاوایان دل بست و فکر کرد رابطه‌شان حدی است اما گاوایان هسور داشت جواب امر را می‌سحید

آدیسون رؤیای همسری گاوایان را در سر می‌پروراند، در حالی‌که گاوایان هسور نمی‌دانست واقعاً نسبت به او چه احساسی دارد بنابراین وقتی که آدیسون شروع به حدی گرفتن رابطه کرد، گاوایان خود را عقب کشید البته این موضوع باعث دیوانگی آدیسون شد هرچه آدیسون دیوانه‌تر می‌شد، فشار بیشتری به گاوایان وارد می‌کرد و هرچه فشار بیشتر می‌شد، گاوایان کمتر دلش می‌خواست آدیسون را بسید عاقت گاوایان دیگر به تماس‌های تلمسی آدیسون جواب نداد و آدیسون را در یک بررح رابطه‌ای رها نمود

من و آدیسون ساعتی را به کالبدشکافی رفتارهایمان پرداختیم و دریافتیم تقریباً در همه موارد، مردهایی که فکر می‌کردیم مناسب نیستند، در حقیقت خیلی هم بد نبودند

ما مردها را مسئول می‌دانستیم که به ما حیانت و ما را رها کرده‌اند به حس‌ت‌وحوی هر دلیل ممکن برای اینکه چرا مردها بد رفتاری می‌کنند، پرداختیم در واقع این ما بودیم که نمی‌دانستیم باید با مردی که به او علاقه داریم چگونه رفتار کنیم اهمیتی نداشت که آدیسون دحتری ریا و ناهوش است، طرر رفتار او کاملاً مردها را به عقب می‌راند چه درکی‌ما

باید به همه خطاهای دیوانه‌واری که در طی سال‌ها از ما سر رده بود، می‌حدیدیم

باگهان آدیسون وحشت‌رده شد

«اوه، حدای من احساسی‌امی‌دانی مفهوم این نتیجه‌گیری چیست؟ طی سال گذشته نامردی من سه بار از سوی مردها به هم حورده و حالا می‌فهمم دلیلش کاری است که من انجام می‌دهم من مردها را از خودم می‌رانم حالا باید چه کار کنم؟»

سؤال خوبی بود آن‌زمان، پاسخی برای سؤال او نداشتیم فقط می‌دانستیم مشکل محتص من و آدیسون نیست همه دوستان من سیر در رابطه‌شان با همسر و یا نامردشان دچار مشکل بودند و ربح می‌بردند هر چه بیشتر فکر می‌کردم بیشتر اطمینان می‌یافتم که این مردها نیستند که زندگی را بر ما دشوار می‌کنند، بلکه خود ما هستیم

## می‌پندیرم، مشکل از من است. حالا چه کار کنم؟

سال‌ها بعد من و دوست حوتم لانا، در همایشی در لاس‌وگاس، برای تبلیغ آحریس ویدئوی کودکان لانا شرکت کرده بودیم پس از چند ساعتی که سپری شد، تصمیم گرفتیم استراحت کنیم و ناهار بخوریم در آن بردیکی یک رستوران پیدا کردیم و پشت میز نشستیم پس از چند دقیقه دو مرد پشت میز کناری ما نشستند من بی‌احتیاط مکالمه آنان را شنیدم یکی از آنان به تارگی یک قرارداد مهم بسته بود پس از چند دقیقه سگینی نگاه او را احساس کردم یک دفعه چشم در چشم شدیم به من لحدرد سمت او حم شدم و گفتم «به نظر می‌آید شما دارید حشش می‌گیرید»